

اعتراض به بهای خواسته و آثار آن در دادرسی مدنی

علیرضا فصیحی زاده^{۱*}، سیدحسین اسعدی^۲

- استادیار گروه حقوق، دانشگاه اصفهان، ایران
 - کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه اصفهان، ایران
- (تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۲۵)

چکیده

یکی از مشخصه‌های دعای مالی در زمان تقدیم دادخواست، تکلیف خواهان به قید بهای خواسته در ستون خواسته است. بهای خواسته نقش اصلی را در سرنوشت دعوا دارد و در تعیین مرجع صالح برای رسیدگی و قابلیت رأی دادگاه برای تجدیدنظر یا فرجام مؤثر است. تعیین میزان بهای خواسته در اختیار خواهان است، ولی اعتراض به آن لزوماً در انحصار خوانده است. اعمال این اعتراض نیازمند فراهم کردن شرایطی است مثل این که اعتراض باید تا اولین جلسه دادرسی مطرح شود. حقوق دانان بر برخی از این شرایط اتفاق نظر دارند و درباره برخی از آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. در تالیف‌های حقوقی به همه شرایط اعتراض به بهای خواسته اشاره نشده است. از سوی دیگر، اگر این اعتراض مؤثر باشد، آثاری مهم در پی دارد. در این مقاله، با نگاهی انتقادی، شرایط اعتراض به بهای خواسته و نحوه رسیدگی دادگاه به آن، و در نهایت، آثار پذیرش اعتراض در دادرسی مدنی را بررسی و تحلیل می‌کند.

کلیدواژگان

بهای خواسته، تجدیدنظرخواهی، خوانده، دعوا، فرجام‌خواهی.

مقدمه

اقامه دعوا و رسیدگی به آن، مستلزم تقدیم دادخواستی کامل است (مواد ۴۸ و ۶۶ ق.آ.د.م؛ غمامی و محسنی، ۱۳۹۱، ص ۲۰۷). در صورت مالی بودن دعوی طرح شده، تعیین بهای خواسته الزامی است (بند سوم ماده ۵۱ ق.آ.د.م.)، مگر اینکه در زمان تقدیم دادخواست ممکن نباشد، که در این صورت، توسط دادگاه مشخص می‌شود. بند ۱۴ از ماده سوم قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ (در این مقاله، قانون وصول)، در این زمینه مقرر می‌کند: «در صورتی که قیمت خواسته در دعاوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد، مبلغ دو هزار ریال تمبر الصاق و ابطال می‌شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد و دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید.»^۱

بنابراین، همان‌طور که تعیین بهای خواسته از تکالیف خواهان است، اصولاً تعیین میزان آن نیز در اختیار وی است (ماده ۶۱ ق.آ.د.م).^۲ در مقابل، خوانده دعوا می‌تواند به بهای خواسته اعتراض کند. این اعتراض در صورتی پذیرفته می‌شود که واجد شرایط مورد نظر قانونگذار باشد. هرچند نویسندگان حقوقی این شرایط را نیز بررسی کرده‌اند، تحقیقات آنان چندان جامع نیست و در برخی موارد با ابهام‌هایی همراه است. در مقاله حاضر، پس از بیان کوتاهی راجع به اهمیت و علت اعتراض به بهای خواسته، شرایط اعتراض مؤثر به تفصیل از نظر خواهد گذشت. در ادامه، آثار آن

۱. مفاد این ماده، در ماده ۴۳ لایحه اصلاحی که متضمن تصویب ماده ۶۳ مکرر ق.آ.د.م. است، به نوعی تکرار شده است: «در صورتی که قیمت خواسته در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد، دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید....»

۲. به موجب این ماده: «بهای خواسته از نظر هزینه دادرسی و امکان تجدیدنظرخواهی همان مبلغی است که در دادخواست قید شده است، مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.» قسمت اخیر ماده ناظر به ذیل بند ۱۲ از ماده ۳ قانون وصول است که مقرر می‌کند: «در دعاوی مالی غیرمنقول و خلع ید از اعیان غیرمنقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید لکن از نظر هزینه دادرسی باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود.»

مورد بررسی می‌شود. در این زمینه، لایحه اصلاح قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (در این مقاله، لایحه اصلاحی) نیز در نظر گرفته شده است.^۱

تعریف اعتراض به بهای خواسته و علت آن

تعریف اعتراض به بهای خواسته

اعتراض در لغت به معنای خرده گرفتن، انگشت برحرف نهادن، ایرادگرفتن (معین، ۱۳۶۰، ص ۳۰۱)، منع کردن و جلوی کسی یا چیزی را گرفتن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵، ص ۶۱). در اصطلاح خاص حقوقی، آن را معادل و اخواهی دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵، ص ۶۱؛ ابهری و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۱۰). در این مقاله، همان معنای عام و لغوی اعتراض (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۸۷) مد نظر است. منظور از بهای خواسته، مشخص کردن ارزش آن به وجه رسمی کشور است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸).

اهمیت و علت اعتراض به بهای خواسته

امکان اعتراض خوانده به بهای خواسته، در اهمیت نقش آن در دادرسی مدنی ریشه دارد. در واقع، برجستگی نقش بهای خواسته در دادرسی مدنی از آن جهت است که به عنوان مأخذ و معیار تعیین بسیاری از امور اساسی مرتبط با دادرسی شناخته می‌شود. از جمله مأخذ وصول هزینه دادرسی (ماده ۶۱ ق.آ.د.م. و ذیل بند ۱۲ از ماده سوم قانون وصول^۲) و اجرایی (ماده ۱۵۸ ق.ا.ا.م.) است. همچنین، با توجه به بهای خواسته می‌توان به مرجع صالح به رسیدگی (ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف؛ در این مقاله، ق.شورا) و قابلیت اعتراض به رأی صادرشده از طریق

۱. برای دیدن متن لایحه (دیده شده در تاریخ ۱۳۹۳/۷/۱۸) ر.ک. www.dadiran.ir/default.aspx?tbid=1039.

۲. «در دعاوی مالی غیرمقول و خلع ید از اعیان غیرمقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان دادخواست خود تعیین می‌نماید، لکن از نظر هزینه دادرسی باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود.»

تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی پی برد (مواد ۶۱، ۶۳، ۳۳۱ و ۳۶۷ ق.آ.د.م.). از سوی دیگر، امکان مداخله وکلای پایه دو (بند دوم ماده اول قانون وکالت) و کارآموزان وکالت (تبصره سوم ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری) که هر ساله طیف گسترده‌ای از وکلا را به خود اختصاص داده‌اند، با توجه به بهای خواسته تشخیص داده می‌شود.^۱ بنابراین، هر چند ابتکار طرح دعوا و نحوه تنظیم دادخواست آن با خواهان است (محسنی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱)، منطقی است با لحاظ امکان اعتراض برای خواننده، به حقوق وی نیز توجه شود. به همین جهت، اعتراض به بهای خواسته را می‌توان یکی از جلوه‌های اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی (پوراستاد، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸ و ۱۱۳) دانست. حتی، دادگاه رأساً نمی‌تواند در این زمینه اقدام کند و مداخله خودسرانه دادگاه قبل از اعتراض خواننده، از موارد تخلف انتظامی است (رأی شماره ۴۰۰ مورخ ۱۳۰۸/۴/۱۹ محمکه عالی انتظامی قضات، نقل از ابدالی، ۱۳۸۵، ص ۲۱). در مقابل نیز بی‌اعتنایی به اعتراض مؤثر خواننده، از موارد نقض رأی است (حسینی، ۱۳۸۷، ص ۶۲).

بر این اساس، در بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م. بیان شده است: «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خواننده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده، مگر اینکه قانون ترتیب دیگری مقرر کرده باشد.» در ادامه، ماده ۶۳ ق.آ.د.م. در این زمینه مقرر می‌کند: «چنانچه نسبت به بهای خواسته بین اصحاب دعوا اختلاف حاصل شود و اختلاف مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی باشد، دادگاه قبل از شروع رسیدگی با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین خواهد کرد.» ظاهراً پیوستگی زمانی تعیین بهای خواسته با مندرجات دیگر دادخواست، مقنن را بر آن داشته است تا مبحث مربوط به بهای

۱. اگر دعوی در مرحله نخستین در دادگاه عمومی طرح شود و قابلیت فرجام خواهی داشته باشد، بحث عدم یا امکان مداخله این وکلا موضوعیت می‌یابد. منتها در حال حاضر که قاضی شورای حل اختلاف، مرجع بدوی رسیدگی به اکثر دعاوی مالی است، محروم کردن کارآموزان وکالت از مداخله ابتدایی در دعاوی که قابلیت فرجام خواهی دارند، منتفی است. زیرا، رأی صادر شده قابلیت فرجام خواهی ندارد. به هر حال، با توجه به عبارت «دعوی» و فلسفه وجودی مقررده یادشده، امکان حمل واژه «تجدید نظر» بر امور کیفری و انصراف آن از امور مدنی، بسیار دشوار است. از این رو، اصلاح آن ضروری است.

خواسته را نیز در ادامه فصل مربوط به شرایط دادخواست بیان کند. از این رو، ممکن است این اقدام قانونگذار را نوعی ایراد شکلی و کج سلیقه‌ی وی از جهت قانون‌نویسی دانست، بدین بیان که بهتر است در راستای حفظ اصول قانون‌نگاری مانند پرهیز از ماده‌پردازی بی‌دلیل و رعایت حریم معنایی مواد (بیگزاده، ۱۳۸۷، ص ۶۱، ۶۸، ۱۶۰ و ۱۷۲)، مفاد این دو ماده کاملاً مرتبط، تجمیع شود، یا مبحث اعتراض به بهای خواسته، به عنوان تبصره آن ذکر شود. همچنین، از نظر موقعیت مکانی و تبویب مواد ق.آ.د.م. (بیگزاده، ۱۳۸۷، ص ۳۹)، منطقی است شاهد وضع این مقرر در فصل مربوط به طواری دادرسی یا امور اتفاقی باشیم (برای دیدن ایراد مشابه، ر.ک. مولودی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۳-۲۸۲)، زیرا همان‌طور که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد، تجدید جلسه، اثر قطعی و رد دادخواست یا دعوا، اثر احتمالی اعتراض مؤثر خوانده به بهای خواسته است. منتها، این دیدگاه قابل تأمل است. همان‌طور که ماده ۶۲ به نحوه قطعیت یافتن بهای خواسته اشاره دارد، ولی ماده ۶۳ ناظر به حالت اختلاف میان طرفین در این زمینه و شیوه رسیدگی به آن است. علاوه بر آن، هر چه موجب تجدید جلسه شود، لزوماً از موارد طواری دادرسی نیست. رد دادخواست هم اثر مستقیم اعتراض به بهای خواسته نیست، بلکه ناشی از پرداخت نکردن هزینه دادرسی یا کارشناسی و جز آن است که مبنای آن امر دیگری است.

شرایط اعتراض به بهای خواسته

همان‌طور که گفته شد، با توجه به اهمیت بهای خواسته در دادرسی مدنی و تأثیر آن بر سرنوشت دعوا و اصحاب آن، منطقی است که تعیین آن در سلطه مطلق خواهان و آشکارا به ضرر خوانده نباشد. قدر متیقن آن است که این اعتراض در صورتی قابل رسیدگی است که تا اولین جلسه دادرسی مطرح شود و در مراحل بعدی رسیدگی نیز مؤثر باشد. به این ترتیب، شرایط اعمال اعتراض به بهای خواسته به شرح زیر بررسی می‌شود.

بقای اختلاف بین طرفین دعوا

در پی اعتراض خوانده به بهای خواسته، بین طرفین دعوا اختلاف ایجاد می‌شود. با توجه به ماده

۶۳ ق.آ.د.م.، «بقای» این اختلاف بین اصحاب دعوا، اولین شرط مؤثر بودن اعتراض به بهای خواسته است. با وجود این، برخی نویسندگان معتقدند، حق اعتراض خواننده به بهای خواسته، حتی با وجود اقدام بعدی خواهان در تغییر آن، پابرجا خواهد بود (ابهری، ۱۳۸۷، ص ۷-۸) و پذیرش نظری جز این، مخالف مقررۀ مربوط است و باب تقلب نسبت به قانون را رواج می‌دهد (مهاجر، ۱۳۸۸، ص ۲۸۰). اما این نظر پذیرفتنی نیست. چه، وقتی هدف از اعتراض به بهای خواسته، تحقق امکان تعقیب دعوا نزد مراجع عالی است، اقدام بعدی خواهان که به حصول این مهم منجر شود، فلسفۀ اعتراض و علت حکم را منتفی می‌کند (برای دیدن نظر مشابه، ر.ک. کریمی، ۱۳۸۲، ص ۸۷). از این گذشته، این نظر کاملاً در راستای مقررۀ مربوط است، زیرا به صراحت ماده ۶۳ ق.آ.د.م.، یکی از شرایط امکان اعتراض به بهای خواسته، تحقق «اختلاف» در آن زمینه بین اصحاب دعواست، در حالی که با اقدام بعدی خواهان در تغییر خواسته، آن هم مطابق با میل و نظر خواننده، وی به نوعی تسلیم ادعای خواننده می‌شود و دیگر «اختلافی» میان طرفین وجود ندارد؛ یعنی، اختلاف، حدوثاً و بقائاً، جزئی از علت حکم است. وانگهی، پذیرفتن این دیدگاه باب تقلب نسبت به قانون و یا به تعبیر صحیح‌تر، سوء استفاده از حق را رواج می‌دهد، زیرا خواننده به استناد حق اعتراض و در نهایت، با ارجاع امر به کارشناس، به هدف خود یعنی اطالۀ دادرسی و جلوگیری از دستیابی خواهان به خواسته در فرصت متعارف دست می‌یابد.

همچنین، ترتیب اثر دادن به این نحو از اعتراض خواننده، مخالف اصل انجام دادن دادرسی در زمان معقول (غمامی و محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۵-۲۸۴) است. برخی محاکم نیز بر مبنای ماده ۹۸ ق.آ.د.م.، این اقدام خواهان را تجویز می‌کنند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲ الف، ص ۲۰۱؛ ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۴). گرچه این ماده صرفاً ناظر به افزایش یا تغییر «خواسته» است، نه بهای آن، ولی همین تلاش آن‌ها، نشانه تمایل رویۀ قضایی به پذیرش دیدگاه ماست (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲، ص ۸۵-۸۴).

به هر حال، اصل حاکمیت یا تسلط طرفین بر دعوا، به عنوان یکی از اصول حقوقی (مواد اول و سوم ق.آ.د.م.؛ کریمی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۲۶۵-۲۶۴) مستند این اقدام خواهان است

(غمامی و محسنی، ۱۳۸۶، ص ۹۳-۹۲) و با این استدلال توجیه می‌شود که امکان تراضی اصحاب دعوا در نفس خواسته مورد اختلاف (ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م.)، مستلزم پذیرش سازش آنان درباره بهای خواسته، به قیاس اولویت است. در نتیجه، این امکان نیز برای خواننده وجود دارد که از اعتراض خود صرف نظر کند، زیرا، اعتراض به بهای خواسته، حقی برای خواننده است و به این دلیل اسقاط‌شدنی است.

از سوی دیگر، برخی نویسندگان معتقدند، خواننده باید مدعی شود که بهای خواسته بیشتر از بهای اعلام شده از سوی خواهان است و به این دلیل است که اختلاف ایجاد شده است (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۳). آری، اگر بهای اعلام شده از جانب خواننده مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی نباشد، قاعدتاً نمی‌توان به آن ترتیب اثر داد. متنها، بیشتر بودن قیمت اعلام شده توسط خواننده نسبت به تقویم خواهان، نه تنها شرط حصول اختلاف نیست، بلکه حتی، شرط مؤثر بودن اختلاف در مراحل بعدی رسیدگی هم نیست. در واقع، شرط «حصول اختلاف» که در ماده ۶۳ ق.آ.د.م. به آن اشاره شده است، به صرف اعتراض خواننده به بهای خواسته و اصرار خواهان بر آن، تحقق می‌یابد و مستلزم اعلام بهای پیشنهادی از جانب خواننده نیست. شرط مؤثر بودن اختلاف هم، به صرف تصور قطعی بودن رأی بر مبنای تقویم اولیه خواهان، حاصل است. به بیان دیگر، با نگاهی به تقویم خواهان در ستون خواسته دادخواست و مقایسه آن با معیار قابلیت تجدیدنظرخواهی رأی، می‌توان به مؤثر بودن اختلاف در مراحل بعدی رسیدگی پی برد و به اظهار نظر خواننده در این زمینه نیاز نیست.

تأثیر اختلاف در قابل تجدیدنظر یا فرجام بودن رأی

به تصریح ماده ۶۳ ق.آ.د.م.، یکی از شرایط اعتراض به بهای خواسته این است که اختلاف اصحاب دعوا در آن زمینه، در مراحل بعدی رسیدگی مؤثر باشد. با توجه به ماده ۶۱ این قانون، که ارزش خواسته را ملاک تجدیدنظرخواهی قرار داده است و نیز، با نگاهی به سابقه تقنینی آن (ماده

۸۸ ق.آ.د.م. سابق)^۱، منظور قانونگذار از مؤثر بودن اختلاف در مراحل بعدی رسیدگی مشخص می‌شود؛ یعنی، اگر رأی صادر شده با توجه به تقویم اولیه خواهان، قابل اعتراض نباشد، خواننده می‌تواند برای قابل تجدیدنظر یا فرجام بودن رأی، به این تقویم اعتراض کند. با وجود این، برخی نویسندگان اعتراض به بهای خواسته را در جهت قابل فرجام کردن رأی صادر شده مؤثر نمی‌دانند (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۸). ایشان به بند اول از قسمت الف ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م.^۲ استناد می‌کنند که ظاهراً، امکان فرجام‌خواهی از آرای صادر شده در دعاوی مالی غیروجه رایج را نفی می‌کند (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۰؛ مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۳۰۷). در تقویت این نظر می‌توان به ماده ۶۱ ق.آ.د.م. نیز تمسک جست که به نقش بهای خواسته در این زمینه، فقط از لحاظ تجدیدنظرخواهی اشاره کرده است (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷-۲۶۶). منتها، صرف‌نظر از ابهام‌های دیگر که به علت نحوه نگارش این بند مطرح شده است (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۳۰۶)، با توجه به اینکه بعضاً خواسته مساوی بهای خواسته است، تفاوت قائل شدن بین خواسته و بهای خواسته از نظر فرجام‌خواهی منطقی نیست و این دیدگاه برخلاف جاذبه‌ای که دارد، به حق، با مخالفت اکثر حقوقدانان مواجه شده است (ابدالی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۴؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶).

علاوه بر آن، اگر مالی بودن دعاوی راجع به ثلث، حبس و وقف پذیرفته شود (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۳۱۱)، مصادیق قانونی دیدگاه ما مطرح‌شده‌اند. همچنین، در پناه اصل ۱۶۷ قانون اساسی (کریمی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۲۶۳) و با استناد به قاعده ادبی «اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا»، می‌توان عبارت تجدیدنظرخواهی در ماده ۶۱ را شامل فرجام نیز دانست.^۳

۱. به موجب این ماده: «در مواردی که مابین اصحاب دعوا در بهای خواسته اختلاف حاصل شود در صورتی که مؤثر در صلاحیت یا مؤثر در قابل پژوهش یا فرجام بودن حکم باشد...»
 ۲. «آرای دادگاه‌های بدوی که به علت درخواست تجدیدنظر قطعیت یافته قابل فرجام‌خواهی نیست مگر در موارد زیر: الف) احکام ۱. احکامی که خواسته آن بیش از مبلغ بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال باشد...»
 ۳. درباره کلمات حکم، قرار و رأی نیز چنین امری مصداق قانونی دارد. از جمله در مواد ۴، ۸، ۴۲۵ ق.آ.د.م. فقط به حکم اشاره شده است اما می‌توان با تمسک به قاعده یادشده، آن را شامل قرار نیز دانست و الا با سکوت قانونگذار و در نتیجه نقض قانون مواجه خواهیم شد. حالت عکس قضیه نیز مصداق قانونی دارد و از جمله در مواد ۳۰۴ و ۴۰۲ ق.آ.د.م. و ماده ۲۸ ق.شورا، منظور قانونگذار از رأی، حکم است. بنابراین، متصرف کردن مقنن به مسامحه‌کاری، خالی از قوت نیست.

به کارگرفتن عبارت «مراحل بعدی» به جای «مرحله بعدی» در ماده ۶۳ ق.آ.د.م. نیز مؤید این تفسیر است. بر این اساس، رویه قضایی (نظریه مشورتی شماره ۷/۳۷۵۶، مورخ ۱۳۷۰/۶/۲۲ نقل از حیاتی، ۱۳۹۰، ص ۶۱۹؛ نظریه مشورتی شماره ۷/۵۴۵۳، مورخ ۱۳۸۵/۷/۱۷ نقل از شهری، ۱۳۸۸، ص ۱۲۵-۱۲۴) و اندیشمندان حقوقی نیز بر قابلیت فرجام خواهی این دسته از آرا نظر دارند و سکوت قانونگذار را ناشی از تسامح می دانند (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸۶؛ زراعت، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳). همسو با این نظر، ماده ۴۱ لایحه اصلاحی مقرر می کند: «مأخذ هزینه دادرسی و نصاب قابلیت پژوهش و فرجام مبلغی است که در دادخواست به عنوان بهای خواسته اعلام می شود، مگر آنکه قانون ترتیب دیگری را معین کرده باشد.» البته، ممکن است گفته شود با وجود ماده ۱۱ ق. شورا، بحث از تأثیر میزان خواسته در مراحل بعدی رسیدگی منتفی است. منتها این نظر پذیرفتنی نیست، زیرا حد نصاب تعیین شده در قانون فقط مفید صلاحیت نسبی است و به هیچ وجه برای شورای حل اختلاف، آن هم به موازات دادگاه های عمومی، صلاحیت ذاتی ایجاد نمی کند. این تفسیر کاملاً با فلسفه تشکیل شوراها نیز همخوانی دارد. از سوی دیگر، با توجه به اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری، حتی رسیدگی بدوی دادگاه ها به این گونه دعاوی منع قانونی ندارد. در نهایت، ممکن است این قبیل دعاوی از اقسام دعاوی موضوع ماده ۱۰ ق. شورا باشد که به ناچار در دادگاه باید طرح و رسیدگی شود. بنابراین، نصاب مقرر در ماده ۱۱ ق. شورا، نقش مواد ۳۳۱ و ۳۶۷ ق.آ.د.م. را کم رنگ نکرده است. در نتیجه، از اهمیت نقش بهای خواسته در قابلیت اعتراض به رأی نکاسته است.

سؤالی که در این زمینه مطرح می شود این است که آیا خواننده در شورای حل اختلاف نیز به بهای خواسته اعتراض می کند؟

پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که مشخص شود، اعتراض به بهای خواسته جزء اصول دادرسی است یا از تشریفات دادرسی است؟ زیرا، اجرای اولی برخلاف دومی در شورا نیز الزامی است. سخن درباره مفهوم این دو و تمایز آن ها بسیار است (محسنی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱-۱۱۲ و ۱۱۷). در ق. شورا نیز تعریفی از آن ها بیان شده است. به دلالت تبصره یک ماده ۲۱ این قانون، «منظور از تشریفات رسیدگی در این ماده، مقررات ناظر به شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ،

تعیین اوقات رسیدگی، جلسه دادرسی و مانند آن است.» براساس تبصره یک ماده ۲۰ این قانون، «اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی، شامل مقررات ناظر بر صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آن است.»

به هر حال، اگر اعتراض به بهای خواسته از تشریفات دادرسی در نظر گرفته شود، اعمال آن در شورای حل اختلاف منتفی است، زیرا به دلالت صدر ماده ۲۱ این قانون، «رسیدگی شورا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست.» اگرچه حتی در این صورت شاید بتوان اعمال آن را پذیرفت؛ با این توجیه که رسیدگی «قاضی شورا» تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی است. منتها، اگر این اعتراض به جهت تأثیرگذاری در قطعیت یا قابلیت شکایت رأی، مؤثر در حقوق خواننده و یکی از طرق دفاعی وی (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۵۶) شناخته شود و در نهایت با توجه به مبنای منتخب، جزئی از اصول دادرسی در نظر گرفته شود، وضع قدری متفاوت است و با استدلال دیگری باید اعتراض به بهای خواسته را نفی کرد، زیرا به دلالت صدر ماده ۲۰ این قانون «رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری است.»

با وجود این، اگر اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف مطرح شود، این بار هم پذیرش آن منتفی است، زیرا همه آرای قاضی شورای حل اختلاف قابل تجدید نظر است (ماده ۳۱ ق.شورا) و اعتراض خواننده از این نظر، تحصیل حاصل است. اما اگر حسب ارزش خواسته، رأی قابل فرجام نباشد، باز هم اعتراض به بهای خواسته منتفی است. زیرا، اولاً، فرجام‌خواهی یکی از روش‌های برجسته شکایت از آراست و جنبه استثنایی دارد که در دعاوی مالی، لزوماً ناظر به آرای صادره از «دادگاه بدوی» است (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۳۰۸؛ حسن‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۱۱۸). ثانیاً، متعاقب «تجدیدنظرخواهی» از رأی قاضی شورا در دادگاه نخستین، رأی این دادگاه در مقام مرجع تجدید نظر صادر می‌شود و به این جهت، امکان «فرجام‌خواهی» از آن منتفی است. ثالثاً، قانونگذار که در تبصره ۲ ماده ۲۰ این قانون در مقام بیان طرق اعتراض به رأی قاضی شورا است، درباره امکان فرجام‌خواهی از آن سکوت کرده است و با اشاره انحصاری به واخواهی و تجدیدنظر، گویی

در مقام بیان ناممکن بودن فرجام‌خواهی از رأی قاضی شورا است. براساس این مقرر، «مقررات ناظر بر وکالت، صدور رأی، وخواهی، تجدید نظر و هزینه دادرسی، از حکم مقرر در ماده فوق مستثنی و تابع این قانون است.» البته، روشن است که آرای شورای حل اختلاف روستایی، با توجه به حد نصاب صلاحیت آن مرجع، در هیچ حالتی قابلیت فرجام ندارد (بند اول ماده ۱۱ ق.شورا و بند الف ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م.).

در ادامه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا به منظور نفی صلاحیت شورای حل اختلاف، می‌توان به بهای خواسته اعتراض کرد؟ از یک سو، ممکن است گفته شود، اعتراض به بهای خواسته به این نحو قابل استماع نیست، زیرا مستند قانونی ندارد (ماده ۶۳ ق.آ.د.م.). حتی اگر با تسامح پذیرفته شود، صدور قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه، قابل تأمل است (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۵۹). جدای از آن، با توجه به قابل تجدیدنظر بودن رأی شورا و غیر قابل فرجام بودن آن، نفعی برای خواننده در این اعتراض وجود ندارد. وانگهی، اگر تأثیر اعتراض به بهای خواسته، دست‌کم در راستای نفی صلاحیت شورای حل اختلاف روستایی، رویه‌ای قانونی تجویز شود، تالی فاسد آن این است که دوباره شاهد تراکم دعاوی در دادگاه‌ها خواهیم بود. در حالی که یکی از امتیازات رسیدگی به دعوا در شورا، پرهیز از تکلف و رعایت نکردن تشریفات دادرسی است (ابهری، ۱۳۸۶ ب، ص ۵۳). افزون بر آن، اگر در ذیل بند ۱۲ از ماده سوم قانون وصول نیز به تأثیر اعتراض به بهای خواسته در زمینه «صلاحیت» اشاره شده است، فقط به معنای قابلیت شکایت از رأی تفسیر می‌شود (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷ و ۲۷۸). در مقابل، می‌توان پاسخ داد که در حال حاضر باید به این گونه تفسیر مضیق پایان داد و تفسیر موسعی از عبارت «مؤثر بودن اختلاف در مراحل بعدی رسیدگی» بیان کرد. واقعیت این است که در زمان انشای ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹، صلاحیت نسبی مصداق نداشت تا قانونگذار نیز به‌طور صریح، اعتراض به بهای خواسته را از این جهت مؤثر در مقام نداند. به اصطلاح فنی، در مقام بیان سکوت کرده باشد. مقرر قانون

وصول هم از مواد ۸۶ و ۸۸ ق.آ.د.م. سابق^۱ مقتبس است که در زمان وجود محاکم حقوقی یک و دو، و دادگاه‌های سلف آن کاربرد داشت. پس، حال که با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف، صلاحیت نسبی احیا شده است (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۱؛ ابهری، ۱۳۸۹، ص ۱۶)، دست‌کم بند ۱۲ ماده سوم قانون وصول، به عنوان مستند قانونی این دیدگاه، مطرح‌شدنی است. علاوه بر آن، ماده ۱۷ ق.شورا امکان صدور قرار عدم صلاحیت شورا به اعتبار صلاحیت دادگاه را به طور ضمنی تأیید کرده است.^۲ ایراد تراکم پرونده در دادگاه‌ها نیز وارد نیست؛ چه، قابل تجدیدنظر بودن مطلق آرای قاضی شورا نیز نتیجه تقریباً مشابهی دارد.

جدای از آن، حذف تشریفات لزوماً امتیاز نیست، بلکه بعضاً رعایت آن، به منظور حفظ اصول دادرسی و حقوق اساسی اصحاب دعوا ضرورت دارد (محسنی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱-۱۲۰). نفع خوانده نیز در این اقدام آشکار است و نفی صلاحیت شورا نفعی قابل توجه برای وی در پی دارد، زیرا نه تنها دادگاه برخلاف شورا، ملزم به رعایت تشریفات دادرسی است، بلکه رأی آن فرجام‌پذیر هم است، یا دست‌کم، مرجع تجدیدنظر آن، قاعدتاً مجرب‌تر است. همچنین، پذیرش این نظر به استحکام اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری منتهی می‌شود. قانونگذار نیز همین دیدگاه را پذیرفته است. در واقع، اگر غیر از این بود، دست‌کم برای رد امکان اعتراض به بهای خواسته، صلاحیت نسبی شورای حل اختلاف روستایی را طوری تعیین می‌کرد که با فرجام‌پذیری رأی، جمع‌شدنی باشد. بنابراین، اگرچه هر دو دیدگاه توجیه‌پذیرند، به نظر می‌رسد امکان اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف، به منظور نفی صلاحیت آن مرجع منتفی است، زیرا در آن صورت، فلسفه تشکیل شوراها (ابهری، ۱۳۸۶ ب، ص ۵۷-۵۶) بیهوده می‌شود که این امر با مقاصد مقنن در تضاد است. در واقع، کسی منکر اصل صلاحیت عام دادگاه‌های دادگستری نیست، منتها

۱. ماده ۸۶: «بهای خواسته از نظر صلاحیت و هزینه دادرسی مبلغی است که در دادخواست قید شود». ماده ۸۸ مقرر کرده است: «در مواردی که مابین اصحاب دعوا اختلاف شود در صورتی که مؤثر در صلاحیت دادگاه یا مؤثر در قابل پژوهش یا فرجام بودن حکم باشد...».

۲. «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی، نظر مرجع قضایی لازم‌الاتباع است.».

خروج پاره‌ای از دعاوی از شمول این اصل، حاکی از وجود فلسفه‌ای خاص است که نادیده‌گرفتن آن، فقط به بهانه‌ی توسل به قاعده، معنایی جز بی‌اعتنایی به اغراض ویژه قانونگذار ندارد. جدای از آن، در صورت وجود شبهه در تشخیص مرجع صالح، تمسک به عمومات حکم صلاحیت عام دادگاه‌ها جایز نیست. در واقع، آرای متعدد هیئت عمومی دیوان عالی کشور در راستای تثبیت صلاحیت عام دادگاه‌های دادگستری (زراعت، ۱۳۸۴، ص ۵۹-۵۲)، نشانه بی‌اعتنایی و بی‌اعتمادی جمعی از دادرسان نسبت به اصل یادشده است. همچنین، تا زمانی که قانونی به صراحت این نحوه از اعتراض را در میان دادگاه‌های دادگستری نپذیرفته است (ماده ۸۸ ق.آ.د.م. سابق)^۱، نمی‌توان به استناد ذیل بند ۱۲ ماده سوم قانون وصول، آن را میان شورا و دادگاه تجویز کرد. از این رو، از نگاه مقنن، این اختلاف منشأ اثر نیست. در واقع، معنادار شدن اقدام قانونگذار در تعیین حد نصاب برای صلاحیت شورا، مستلزم رعایت آن از جانب اصحاب دعواست. به بیان دیگر، مقنن با تعیین معیارهای ریالی جهت صلاحیت شورای حل اختلاف، خواستار تمکین اصحاب دعوا نسبت به صلاحیت این مرجع بوده است. حال اگر هر اعتراضی بتواند صلاحیت شورا را نفی کند، دیگر ایجاد صلاحیت نسبی بی‌معنا جلوه می‌کند.

پرسش دیگر این است که آیا خواننده می‌تواند به جهت قابل تجدید نظر یا فرجام بودن رأی، به بهای خواسته در راستای نفی آن اعتراض کند؟ طرح این پرسش بدان جهت است که امکان اعتراض به زیادبودن بهای خواسته نسبت به ارزش واقعی آن، از سوی برخی نویسندگان پذیرفته شده است (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۴؛ ابدالی، ۱۳۸۵، ص ۲۹). ایشان پذیرفته‌اند که خواننده می‌تواند با اعتراض خود، خواستار کاهش بهای خواسته شود تا رأی قابل اعتراض نباشد.

اما این دیدگاه پذیرفتنی نیست، زیرا همان‌طور که در ادامه بیان می‌شود، نصی در این زمینه وجود نداشته و سیاق عبارت‌های قانونی نیز فقط مفید اعتراض به شیوه رایج و معمول است. آری،

۱. «...در صورتی که در نتیجه تعیین بهای خواسته، دادگاه، صلاحیت برای رسیدگی نداشته باشد، پرونده را به دادگاه صالح می‌فرستد...».

خواهان می‌تواند به ضرر خود اقدام کند و بی‌محابا، راه شکایت نسبت به رأی را برای خواننده هموار کند، همان‌طور که مثلاً می‌تواند در جهت منافع خواننده، خواسته خود را کم کند (ماده ۹۸ ق.آ.د.م.)، اما چنین اختیاری برای خواننده پیش‌بینی نشده است. اساساً هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به دیگری قرار دهد (اصل ۴۰ قانون اساسی)، بلکه هر جا که قانونگذار احساس کند اقدام خواننده آشکارا به ضرر خواهان است، مانع وی می‌شود. مثلاً یکی از اختیارات خواننده، تقاضای تبدیل تأمین است، ولی وی نمی‌تواند مالی را معرفی کند که سهولت فروش آن کمتر از مال توقیف شده است (ماده ۱۲۴ ق.آ.د.م.). بر این اساس، اصولاً تعیین بهای خواسته در اختیار انحصاری خواهان است و خواننده فقط می‌تواند به کم‌بودن میزان آن اعتراض کند. از لحن قانونگذار نیز مشخص می‌شود که فقط اعتراضی را پذیرفته است که در غیرقطعی کردن رأی مؤثر باشد، زیرا عبارت مؤثر بودن اختلاف در مراحل «بعدی» رسیدگی، به این معنی نیست که خواننده بتواند در جهت قطعی کردن رأی نیز اعتراض کند (شهری، ۱۳۸۸، ص ۱۲۴).^۱ از آن گذشته، حتی برای توقیف اموال خواننده در تأمین خواسته (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۲ الف، ص ۱۹۷)، یا برای محکوم کردن وی در فرض تلف یا عدم دسترسی به عین خواسته، به قیمت معین توسط کارشناس توجه می‌شود (ماده ۴۶ ق.ا.ا.م.^۲؛ مهاجری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۷) و تقویم خواهان در دادخواست از این جهت هم مؤثر در مقام نیست (شهری، ۱۳۸۸، ص ۸۵ و ۲۲۱)^۳ تا دست‌کم

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه در این زمینه معتقد است: «... بنابراین در فرض استعلام که بهای خواسته مبلغ سی میلیون ریال تقویم شده چون با توجه به بند ۱ ماده ۳۶۷ قانون فوق‌الاشعار [ق.آ.د.م.] اعتراض مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی فرجامی نیست، لذا دادگاه تکلیفی به رسیدگی به اعتراض خواننده نسبت به بهای خواسته ندارد» (نظریه مشورتی شماره ۷/۵۴۵۳، مورخ ۱۳۸۵/۷/۱۷).

۲. اگر محکوم به عین معین بوده و تلف شده یا به آن دسترسی نباشد، قیمت آن با تراضی طرفین و در صورت عدم تراضی، به وسیله دادگاه تعیین و طبق مقررات این قانون از محکوم‌علیه وصول می‌شود و هرگاه محکوم به قابل تقویم نباشد، محکوم‌له می‌تواند دعوی خسارت اقامه نماید.»

۳. اداره حقوقی در این زمینه معتقد است: «ارزیابی خواسته مانند ارز، تنها از نقطه صلاحیت دادگاه و پرداخت هزینه دادرسی مناط است... بنابراین نمی‌توان محکوم‌به را اگر عین معین باشد در صورت عدم امکان تهیه عین معین بر اساس تقویم خواهان احتساب و به محکوم‌له پرداخت نمود، لذا در صورتی که محکوم‌به ارز باشد بر حسب مستفاد از ماده ۳۱۲ قانون مدنی و ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، بایستی قیمت ارز مورد حکم را به نرخ روز (یوم‌الاداء) محاسبه و از محکوم‌علیه وصول و به محکوم‌له پرداخت نمود» (نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۳، مورخ ۱۳۸۴/۳/۷). نظریه شماره ۷/۷۴۶۱ مورخ ۱۳۷۵/۱۲/۲۷ و نظریه شماره ۷/۶۲۸، مورخ ۱۳۹۱/۳/۳۱ نیز متضمن همین معناست.

به این جهت، خواننده در این نوع از اعتراض به بهای خواسته، ذی‌نفع دانسته شود. در واقع، وقتی به تصریح ماده ۹۸ ق.آ.د.م، فقط «خواهان» می‌تواند خواسته را در همه مراحل «کاهش» دهد، بالتبع اگر کاهش بهای خواسته هم با تسامح در قالب این ماده پذیرفته شود (ابهری، ۱۳۸۶، ص ۶۴)، در انحصار خواهان است. با وجود این، ممکن است گفته شود نفع خواننده از این جهت است که کاهش بهای خواسته در میزان هزینه دادرسی و نیم عشر اجرایی تأثیر مستقیم دارد، زیرا در زمره خسارت‌های دادرسی به مفهوم اعم آن است که در نهایت، از وی وصول‌شدنی است. منتها، این توجیه هم مخدوش است، زیرا محکوم‌شدن خواننده جنبه «احتمالی» دارد، لذا نفع وی «منجز» نیست، در حالی که فقط ادعای مبتنی بر نفع منجز مورد توجه و حمایت قانونگذار است (بند نهم ماده ۸۴ ق.آ.د.م). حتی اگر بازنده هم شود، محکومیت وی به پرداخت هزینه دادرسی منوط به مطالبه محکوم‌له (مواد ۵۱۵ و ۵۱۹ ق.آ.د.م) یا دادگاه (بند ۲۳ ماده ۳ قانون وصول)^۱ است، و تحمل هزینه اجرایی نیز، موکول به عدم اجرای اختیاری حکم از جانب داد باخته در مهلت مقرر است (ماده ۱۶۰ ق.ا.ا.م؛ مهاجری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۴). البته، بیان استدلال اخیر در صورتی لازم است که معتقد باشیم از نگاه قانونگذار نیز یکی از منافع خواننده در اعتراض به بهای خواسته، توجه به هزینه دادرسی و اجرای حکم است. در حالی که این جهت مورد تصریح مقنن قرار نگرفته است (زراعت، ۱۳۸۴، ص ۲۷۲) و فقط اختلافی منشأ تأثیر اعتراض به بهای خواسته است که مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی باشد (ماده ۶۳ ق.آ.د.م).

وجه نقد نبودن خواسته

به تصریح بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م، امکان اعتراض به بهای خواسته فقط در دعاوی راجع به اموال مصداق دارد؛ اعم از اینکه منقول یا غیرمنقول باشد (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴). اما، اگر

۱. «در مواردی که دستگاه‌های دولتی و مؤسسات عمومی و نهادهای انقلاب از معافیت قانونی پرداخت هزینه دادرسی استفاده کرده باشند، چنانچه حکم به نفع آنها صادر شده باشد، دادگاه‌ها مکلف‌اند هزینه دادرسی را طبق مقررات فوق از محکوم‌علیه در صورتی که مقصر باشد، وصول و به حساب درآمدهای دادگستری به خزانه واریز نمایند...»

خواسته دعوا مطالبه وجه باشد، ایراد به بهای خواسته مصداق ندارد و در صورت اعتراض، عنوان دفاع به معنای خاص بر آن صادق است که جنبه ماهوی دارد (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۵). با وجود این، امکان اعتراض به بهای خواسته درباره وجه خارجی نیز به طور صریح (مردانی و همکاران، ۱۳۷۲، ص ۲۲) یا تلویحی (ابدالی، ۱۳۸۵، ص ۳۰) پذیرفته شده است. اما این نظر پذیرفتنی نیست (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴)، زیرا توجه به نظم منطقی مواد قانونی و ترتب مقررات مربوط به بهای خواسته، فقط مستلزم پذیرش امکان اعتراض در دعاوی راجع به اموال غیرپول است. همچنین، به تصریح بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م.، بهای خواسته‌ای قابل اعتراض است که توسط خواهان تعیین شده باشد. در حالی که در دعاوی راجع به پول خارجی، بهای خواسته توسط بانک مرکزی تعیین می‌شود. در واقع، بانک مرکزی همان «کارشناسی» است که به موجب ماده ۶۳ ق.آ.د.م.، دادگاه بر مبنای نظر وی تصمیم‌گیری می‌کند. با این تفاوت که در اینجا، ارجاع امر به کارشناس، فرع بر حصول اختلاف و تأثیر آن در مراحل بعدی رسیدگی نیست و البته، نیازمند پرداخت دستمزد کارشناسی هم نیست.

علاوه بر این، برخی معتقدند اعتراض به بهای خواسته در دعاوی راجع به اموال غیرمنقول مصداق ندارد، زیرا ذیل بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول، با لفظ آمره در این زمینه تعیین تکلیف کرده است (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۲۷۴ و ۲۷۸). اما این دیدگاه پذیرفتنی نیست، زیرا مقررۀ یادشده فقط از نظر پرداخت هزینه دادرسی، تکلیف بهای خواسته را مشخص کرده است، ولی متعرض ناممکن بودن اعتراض به آن از لحاظ قابل شکایت کردن رأی نشده است. وانگهی، قانونگذار خود بین این دو مورد تفکیک گذاشته است و با معیارقراردادن تقویم مورد نظر خواهان به عنوان مبنای صلاحیت، به نوعی امکان اعتراض خواننده به بهای خواسته را از این نظر تأیید کرده است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۷؛ زراعت، ۱۳۸۴، ص ۲۵۰). در غیر این صورت، سلب حق اعتراض از خواننده ممکن است به قطعیت رأی، در نتیجه، تضییع حق تجدیدنظرخواهی وی منتهی شود (قهرمانی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲). با وجود این، اگر مبلغ تقویم خواهان به میزانی بیش از ارزش معاملاتی باشد، به نوعی که رأی را قابل تجدید نظر و فرجام نیز کند، همین قیمت، ملاک هزینه دادرسی و صلاحیت

خواهد بود. در گذشته قانونگذار به این امر تصریح کرده بود. تبصره ۳۰ قانون بودجه مصوب ۱۳۷۳ مقرر می‌کرد: «در سال ۷۳ هزینه دادرسی موضوع ماده ۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی در اموال غیرمنقول در صورتی که مبلغ خواسته کمتر از قیمت منطقه‌ای باشد، بر اساس قیمت منطقه‌ای و در صورتی که بیش از قیمت منطقه‌ای باشد، بر اساس مبلغ خواسته شده اخذ خواهد شد، ولی از نقطه نظر صلاحیت، بهای خواسته همان است که در دادخواست تعیین می‌شود». اما در حال حاضر چنین نصی وجود ندارد. البته در مقابل، مانع قانونی نیز در تمکین به آن ملاحظه نمی‌شود. چه، با پذیرش این رویه، منافع دولت و خواننده به نحو احسن تأمین شده است و آنان در جهت عدم پذیرش این مبلغ و یا اعتراض به بهای خواسته، دیگر «نفعی» ندارند (ماده دوم ق.آ.د.م.).

طرح اعتراض تا اولین جلسه دادرسی

به تصریح ماده ۶۲ ق.آ.د.م.، اعتراض به بهای خواسته باید تا اولین جلسه دادرسی انجام گیرد. درباره غایت این مقطع اختلاف نظر وجود دارد و به لحاظ فقد تعریف قانونی، شایسته است قبل از آن، مفهوم اولین جلسه دادرسی تبیین شود. در این زمینه، برخی حقوقدانان معتقدند اولین جلسه دادگاه جلسه‌ای است که موجبات قانونی رسیدگی به دعوا در آن فراهم باشد، جلسه یادشده تشکیل شود و مذاکرات طرفین طی آن پایان یابد (واحدی، ۱۳۷۶، ص ۷۴). نتیجه نشست قضایی قضات دادگستری استان مازندران در این زمینه چنین است: «جلسه‌ای که از حیث قانونی معد برای رسیدگی باشد و شرایط تشکیل آن حاصل باشد، اولین جلسه رسیدگی اطلاق می‌شود و شرایط تشکیل چنین جلسه‌ای، به صورت حضور همه اصحاب دعوا در جلسه یا وصول اخطاریه‌های صحیحاً ابلاغ شده همگی آنان یا وصول لوایح دفاعی از جانب اطراف دعواست» (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲ الف، ص ۱۵۰). البته، در ق.آ.د.م. سابق، مهلتی با عنوان «تا اولین جلسه دادرسی» نبود، بلکه مشخصاً، بند چهارم ماده ۸۷ آن قانون، به امکان اعتراض به بهای خواسته «در»

جلسه اول نظر داشت.^۱ به این ترتیب می‌توان گفت، منظور از عبارت تا اولین جلسه دادرسی، مقطعی است که از زمان تقدیم دادخواست شروع شده و اولین اقدام شخص ذی‌نفع در نخستین جلسه دادرسی را نیز شامل می‌شود (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶۰). منتها، بعضاً رویه قضایی این مقطع را به پایان اولین جلسه هم تعمیم می‌دهد (زراعت، ۱۳۸۴، ص ۲۶۷؛ ابهری، ۱۳۸۷، ص ۴). شاید علت این امر، تلقی «ایراد» از اعتراض یادشده توسط آنان باشد (ماده ۸۷ ق.آ.د.م.). در غیر این صورت، اجتهاد در مقابل نص است و ارائه تفسیر قانونی از این مقطع یا اصلاح آن ضرورت دارد. به هر حال، قدر متیقن آن است که اعتراض خواننده در جلسات بعدی دادرسی قابل استماع نیست (نظریه مشورتی شماره ۷/۴۵۳۲ مورخ ۱۳۶۲/۹/۲۱، نقل از بازگیر، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸).

البته، ممکن است دادگاه تجدیدنظر، دعوای غیرمالی را مالی تشخیص دهد و در راستای اعمال ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م.^۲، رفع نقص از دادخواست بدوی را تقاضا کند. در این صورت، دادخواست‌دهنده بدوی ممکن است حسب موقعیت خود، در صدد افزایش یا کاهش بهای خواسته برآید تا به این ترتیب، رأی را قطعی یا قابل تجدید نظر کند. اگر تقویم خواسته طوری صورت پذیرد که رأی قابل تجدید نظر باشد، بحثی نیست، زیرا به دلیل بی‌تأثیری اختلاف در مراحل بعدی، امکان اعتراض متفی است. منتها اگر خواسته طوری تقویم شود که رأی در نهایت قطعی شود، آیا از سوی خواننده قابل اعتراض است؟

در پاسخ به پرسشی تقریباً مشابه، قضات دادگستری شهرکرد به اتفاق آرا معتقدند، اگر رأی، مطابق با قانون قدیم آیین دادرسی مدنی صادر شده باشد، قابل تجدیدنظر است ولی اگر رأی دادگاه بدوی در زمان حاکمیت قانون آیین دادرسی مدنی جدید صادر شده باشد، قابل تجدید نظر

۱. «...» ۴. در دعوای راجع به اموال غیر پول، بهای خواسته مبلغی است که مدعی در دادخواست معین کرده و مدعی‌علیه در... اولین جلسه دادرسی اختصاری آن را تکذیب نکرده است...»

۲. «عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر نخواهد بود. در این موارد، دادگاه تجدیدنظر به دادخواست‌دهنده بدوی اخطار می‌کند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام نماید. در صورت عدم اقدام، همچنین در صورتی که سمت دادخواست‌دهنده محرز نباشد، دادگاه رأی صادره را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌نماید.»

نیست (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۲ ب، ص ۶۱)^۱. در تقویت این نظر ممکن است گفته شود، به جهت انقضای مهلت اعتراض به بهای خواسته که همانا تا اولین جلسه دادرسی است، عملاً این اختیار از طرف مقابل سلب می‌شود؛ به‌ویژه اگر به اصل «انجام اعمال آیین دادرسی در موعد و مهلت» (محسنی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷) توجه شود. از آن گذشته، رعایت مهلت یادشده در مرحله تجدید نظر متعذر خواهد بود، زیرا ممکن است که اساساً جلسه‌ای تشکیل نشود. با وجود این، دیدگاه یادشده قابل انتقاد است و به نظر می‌رسد حتی در این موارد نیز خواننده حق دارد به بهای خواسته اعتراض کند (زاهدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۱؛ حسینی، ۱۳۸۷، ص ۵۷)، زیرا رعایت این محدوده زمانی جایی مصداق دارد که از ابتدا، دعوی مالی به طرفیت خواننده مطرح شده باشد و وی برخلاف امکان اعتراض، از آن اعراض کند. در حالی که بحث ما ناظر به وضعیتی است که در آن چنین دعوی اقامه نشده است. پذیرش دیدگاهی غیر از این، نه فقط مخالف اصل تناظر یا تقابلی بودن دادرسی است (برای دیدن مفهوم این اصل و وجه تسمیه آن، ر.ک. محسنی، ۱۳۸۹، ص ۶۲-۶۰) و خواننده را از اعمال همه طرق دفاعی محروم می‌کند، بلکه باب تقلب نسبت به قانون را نیز توسط خواهان می‌گشاید. وانگهی، امکان طرح اعتراض با وجود مضمی مهلت، قرینه نیز دارد. برای مثال، می‌دانیم که تأمین اتباع خارجی تا «پایان اولین جلسه دادرسی» امکان‌پذیر است (ماده ۱۴۴ ق.آ.د.م.)، اما لزوم رعایت این مهلت ناظر به جایی است که دعوا از ابتدا توسط خواهان خارجی اقامه شده باشد. حتی اگر در «اثنا دادرسی»، تابعیت خارجی خواهان کشف یا تابعیت ایرانی وی سلب شود، باز هم درخواست تأمین با وجود انقضای مهلت قانونی مسموع است (ماده ۱۴۶ ق.آ.د.م.). از این گذشته، اگر همان‌طور که قانون‌گذار در بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م. بیان کرده است، اعتراض به بهای خواسته را نوعی «ایراد» بدانیم، قسمت اخیر ماده ۸۷ این قانون نیز

۱. در نهایت، کمیسیون مربوط چنین نظر داده است: «ماده ۳۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی، اقدام در این رفع نقص را به عهده خود دادگاه تجدیدنظر گذارده تا راساً اقدام نماید. حال که به ترتیب دیگری عمل شده با توجه به ماده ۹ قانون مزبور که آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظر و فرجام تابع قوانین مجری در زمان صدور آن است، باید ملاحظه شود اگر تاریخ صدور رای بدوی مقدم بر زمان قابلیت اجراء شدن قانون جدید (یعنی اردیبهشت ۷۹) باشد و مبلغ خواسته یک میلیون ریال به بالا باشد، قابل تجدیدنظر است و اگر تاریخ صدور در زمان مجری بودن قانون جدید است، رای قطعی محسوب می‌شود.»

دلیل دیگری بر مدعای ماست: «ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین اولین جلسه دادرسی به عمل آید مگر اینکه سبب ایراد متعاقباً حادث شود.»^۱ بنابراین، قسمت اخیر بند چهارم ماده ۶۲ را که مقرر می‌کند «مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد»، می‌توان ناظر به مواردی دانست که «نوع دعوا» منقلب می‌شود. در زمینه نحوه رعایت مهلت اعتراض در مرحله تجدید نظر می‌توان گفت، با توجه به تفسیری که از مفهوم «تا اولین جلسه دادرسی» بیان شده است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴)، تجدیدنظر خواه-اگر خواننده دعوی بدوی باشد- به عنوان اولین اقدام دفاعی در صورت تشکیل جلسه، امکان دارد، به‌ویژه اگر امکان اعمال مقررات مرحله بدوی در مرحله تجدید نظر پذیرفته شود (ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م.). به‌طور کلی (و یا در صورت عدم تشکیل جلسه)، بهتر است که این اعتراض با تقدیم لایحه به مرجع تجدید نظر و یا در زمان پاسخگویی به اخطاریه دادگاه مبنی بر اعلام تقویم انجام گرفته توسط دادخواست‌دهنده بدوی انجام گیرد. به هر حال، نظری جز این، حتی امکان اعتراض به بهای خواسته دعوی متقابلی را که در پایان اولین جلسه دادرسی مطرح شده (ماده ۱۴۳ ق.آ.د.م.)، با تردید مواجه می‌کند.

پرسش دیگر در ادامه همین مطلب آن است که آیا خواننده می‌تواند با این استدلال که حسب تقویم خواهان، رأی قابل فرجام نیست، به بهای خواسته در مرحله تجدیدنظر اعتراض کند؟ پاسخ منفی است. زیرا، در هر حال قرار است که رأی از دادگاه تجدیدنظر صادر شود و واضح است که فرجام‌خواهی در دعاوی مالی اختصاص به آرای صادرشده از دادگاه نخستین دارد (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م.).

پرسش دیگر اینکه اگر دادگاه عمومی، متعاقب تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورا، دعوی غیرمالی را مالی تشخیص دهد، تکلیف چیست؟ در اینجا تقویم بعدی خواهان چه اثری دارد و آیا از جانب خواننده قابل اعتراض است؟

۱. همسو با این نظر، در نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۶ مورخ ۱۳۸۴/۳/۷ بیان شده است: «با توجه به مواد ۶۳ و ۸۷...[ق.آ.د.م.]، دادگاه در صورتی مکلف به رسیدگی به اعتراض خواننده نسبت به بهای خواسته است که این اعتراض... تا پایان اولین جلسه دادرسی عنوان شده باشد...» (شهری، ۱۳۸۸، ص ۸۶).

در پاسخ می‌توان گفت، بدیهی است که نظر مرجع عالی برای مرجع تالی، لازم‌الاتباع است (ماده ۱۷ ق.شورا و ماده ۸ ق.آ.د.م.)، و دادگاه عمومی نیز در این مقام، ملزم به رعایت تشریفات دادرسی، از جمله اعمال ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م. است (محمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۸)، زیرا اصل بر تشریفاتی بودن دادرسی است (غمامی و محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۸). همچنین، روشن است که دادگاه در صورت نقض رأی قاضی شورا، رأساً رسیدگی می‌کند و حالتی برای اعاده پرونده در ق.شورا پیش‌بینی نشده است (قسمت اخیر ماده ۳۱ ق.شورا). حال، ممکن است دو حالت پیش آید. یکی اینکه تقویم خواهان، اعم از اینکه با اعتراض خوانده مواجه شود یا نشود، به مبلغی باشد که نافی صلاحیت شورا نباشد و دیگر اینکه طوری انجام گیرد که دعوا را از صلاحیت شورا خارج کند. در هر دو صورت، دادگاه به رسیدگی خود ادامه می‌دهد و رأی شایسته صادر می‌کند، زیرا در حالت اول، مشخص می‌شود رأی مورد اعتراض از مرجع صالح به رسیدگی اصدار یافته است. لذا، دادگاه مرجوع‌الیه نیز در مقام «مرجع تجدیدنظر» رسیدگی می‌کند. به این جهت، اعتراض به بهای خواسته منتفی می‌شود. منتها در حالت دوم، دادگاه عمومی در مقام «مرجع نخستین» به دعوا رسیدگی می‌کند؛ یعنی، در این صورت نیز با توجه به اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری (اصل ۱۵۹ قانون اساسی؛ شمس، ۱۳۸۵، ص ۶۵)، لزوم فصل خصومت (اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ ق.آ.د.م.)، تأمین حقوق اصحاب دعوا از طریق رعایت تشریفات دادرسی و برای جلوگیری از اطاله دادرسی، دادگاه عمومی به عنوان «مرجع بدوی» به دعوا رسیدگی می‌کند. در واقع، معنادار شدن اقدام قانونگذار در تعیین حد نصاب برای صلاحیت شورا، مستلزم نفی صلاحیت آن در موارد دیگر است. در غیر این صورت، ممکن است حقوق اصحاب دعوا به جهت عدم الزام شورا به تبعیت از تشریفات دادرسی نادیده گرفته شود. البته، با توجه به آنچه به تفصیل گفته شد، در این حالت نیز اعتراض خوانده به بهای خواسته امکان‌پذیر نیست.

از سوی دیگر، اگر دیوان عالی کشور دعوای غیرمالی را مالی تشخیص دهد و در صدد اجرای ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م. برآید، دو حالت تصورشدنی است. یکی اینکه رأی فرجام‌خواسته از دادگاه بدوی صادر شده باشد. در این صورت، خوانده می‌تواند در راستای قابل فرجام بودن رأی، به بهای خواسته اعتراض کند. دیگر اینکه، رأی فرجام‌خواسته از دادگاه تجدیدنظر اصدار شود. در این

حالت، از آنجا که امکان اظهار نظر درباره آرای مالی دادگاه تجدیدنظر برای دیوان پیش‌بینی نشده است، اعتراض خواننده به بهای خواسته در مقام مؤثر نیست.

طرح اعتراض از جانب خواننده دعوا

به تصریح بند چهارم ماده ۶۱ ق.آ.د.م.، اعتراض به بهای خواسته، فقط از جانب خواننده دعوا اعمال‌شدنی است (دادنامه شماره ۱۰/۵۴۰، مورخ ۱۳۷۱/۹/۲۲ شعبه دهم دیوان عالی کشور نقل از بازگیر، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸-۱۲۷).^۱ در صورت تعدد خوانندگان، این حق برای هر یک به نحو استقلال وجود دارد و نتیجه اعتراض هر یک، فقط در رابطه خواهان و خواننده معترض، مؤثر است و مثبت حق شکایت دیگران نیست. با وجود این، در صورتی که دعوا تجزیه و تفکیک‌شدنی نباشد، اعتراض یکی از خوانندگان به‌طور غیرمستقیم در حقوق دیگران نیز تأثیر می‌گذارد و آن‌ها نیز با وجود عدم اعتراض قبلی و به تبع تسری رأی به حقوقشان، حق شکایت از رأی را به دست خواهند آورد، زیرا نتیجه رأی صادره از مرجع عالی در مرحله بالاتر (مواد ۳۵۹ و ۴۰۴ ق.آ.د.م.)، نسبت به خوانندگان غیرمعترض که در مرحله نخستین محکوم بودند، تسری خواهد داشت (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۴).

از سوی دیگر، با توجه به مبنای این اعتراض، دادگاه رأساً در این زمینه اختیاری ندارد و نمی‌تواند متعرض امر شود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲ الف، ص ۸۶؛ مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۲۱۷). اگرچه با توجه به تأثیر مستقیم بهای خواسته در هزینه دادرسی، تصور وجود «نفع» برای آن مرجع قضایی نیز ممکن است و بند ۱۲ ماده سوم قانون وصول در تقویت این نظر می‌تواند به‌کار گرفته شود. ظاهراً این نفع، به دلیل غلبه اصل تسلط اصحاب دعوا بر امور موضوعی، مورد توجه قانونگذار قرار نگرفته است (ماده ۶۳ ق.آ.د.م.).

به هر حال، شاید در بدو امر اشاره به شرط یادشده قدری بدیهی به نظر برسد. اما چنین نیست

۱. در قسمتی از این رأی بیان شده است: «تقویم بهای خواسته هر دعوا به تجویز بند ۴ ماده ۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی از اختیارات خواننده همان دعواست، لذا اعتراض خواهان‌های دعوی ورود ثالث نسبت به تقویم خواسته دعوی اصلی و صدور قرار عدم صلاحیت بر اساس اعتراض مذکور قابل انطباق با مقررات قانون به نظر نمی‌رسد...»

و تأمل درباره مفهوم و مصداق «خوانده» دعوا در این زمینه اهمیت دارد. بر این اساس، خواهان دعوی اصلی یا اضافی نیز می‌تواند به عنوان «خوانده» (مواد ۱۴۱ و ۲۷۵ ق.آ.د.م.)، به بهای خواسته دعوی متقابل، اعتراض کند (دادنامه شماره ۲۱/۲۶۹، مورخ ۱۳۶۷/۳/۲، به نقل از بازگیر، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴-۱۲۳؛^۱ شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۹). البته، برخی نویسندگان معتقدند که به جهت ارتباط متقابل بین دعوی اصلی و دعوی متقابل، قابل شکایت بودن دعوی اصلی در دیگری نیز مؤثر است (غمامی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۳). در حالی که بر دعوی متقابل عنوان دعوی طاری صادق است (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۷۱) و نه متفرعات دعوی اصلی، تا به تبع آن قابل تجدیدنظر یا فرجام باشد. بلکه، قابلیت شکایت از آن با ابتدا به اصل استقلال دعوی تابع قواعد عام است (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۷۵) که در دعاوی مالی، توجه به بهای خواسته همان دعوا ملاک است. در واقع، راست است که مرجع عالی، آنچه را در مرحله تالی رسیدگی شده است، بازبینی می‌کند (ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م.)؛ اما با این قید که به خودی خود نیز قابل شکایت باشد. از سوی دیگر، در مرحله واخواهی، واخواه از حق اعتراض بهره‌مند است، زیرا واخواهی، ادامه رسیدگی مرحله قبلی است (واحدی، ۱۳۷۰، ص ۱۴) و نامبرده به عنوان خوانده اصلی، اصولاً امکان بهره‌مندی از همه طرق دفاعی را دارد (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۹). البته، در صورت واخواهی در دادگاه تجدیدنظر (ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م.)، حق اعتراض واخواه به جهت عدم تأثیر اختلاف در مراحل بعدی رسیدگی، منتفی است. علاوه بر آن، شناسایی حق اعتراض برای مجلوب ثالث نیز تصورش‌دنی است (ماده ۱۳۹ ق.آ.د.م.). نامبرده اصولاً از همه حقوق دفاعی «خوانده» برخوردار است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۳). البته، در صورتی که صرفاً جهت تقویت موضع جالب، جلب نشده باشد.

از سوی دیگر، آنجا که شخص ثالث، به طور مستقل، حقی برای خود قائل است، حق اعتراض به بهای خواسته، برای خواهان و خوانده دعوی اصلی نیز، محفوظ است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲،

۱. در بخشی از این رأی می‌خوانیم: «...با این ترتیب در پرونده‌های مطروحه، بهای خواسته هر یک از طرفین همان مبلغی است که در دادخواست تعیین شده و مورد اعتراض واقع نگردیده است و... چون میزان خواسته هر یک از دعاوی توأم شده کمتر از مبلغ دو میلیون ریال تقویم گردیده...»

ص ۴۲ و ۴۷)، زیرا این دو، «خواننده» دعوی ورود ثالث‌اند (ماده ۱۳۱ ق.آ.د.م.) و عنوان «اصحاب دعوا» (ماده ۶۳ ق.آ.د.م.) نیز بر ایشان صادق است. البته، حق اعتراض ناظر به صورتی است که شخص ثالث در مرحله نخستین وارد دعوا شود. در صورت طرح دعوا در مرحله تجدیدنظر، برخلاف الزام وارد ثالث به تقویم خواسته، اعتراض به بهای خواسته منتفی است، زیرا اصولاً رأی دادگاه تجدیدنظر در دعوی مالی، قابل فرجام‌خواهی نیست. در مقابل، اعتراض به بهای خواسته در دعوی ورود ثالث تبعی، در صورتی ممکن است که وی در راستای تقویت موضع خواهان دعوا وارد شود. چه، وضعیت ثالث تبعی، تابع وضعیت طرفی است که در راستای تقویت موضع او، وارد دعوا شده است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۷؛ غمامی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰).

از این گذشته، این امکان برای خواننده دعوی مربوط به مراحل وخواهی، تجدیدنظر، اعتراض ثالث، اعاده دادرسی و فرجام، منتفی است، زیرا در این موارد، خواسته به مفهوم مرحله نخستین تعیین نمی‌شود تا لزوم تقویم خواسته و متعاقباً، امکان اعتراض نسبت به آن مطرح شود، بلکه هدف نهایی و خواسته اصلی، نقض رأی است.

پرسش دیگر در این زمینه آن است که آیا وکیل خواننده رأساً اختیار اعتراض به بهای خواسته را دارد، یا اینکه اختیار وی منوط به تفویض آن از طرف موکل است؟ با نگاهی اجمالی به صدر و ذیل ماده ۳۵ ق.آ.د.م.، ممکن است گفته شود اعتراض به بهای خواسته در زمره مواردی نیست که مستلزم تصریح در وکالتنامه باشد. لذا، می‌توان آن را مشمول قاعده «اختیار تام وکیل راجع به امر دادرسی» (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۳)، یا دست‌کم، از لوازم دفاع از حقوق خواننده در جریان دادرسی دانست (ماده ۶۷۱ ق.م.). وانگهی، اگر غیر از این بود، قانون‌گذار در یکی از بندهای چهارده‌گانه این ماده، به لزوم تصریح آن در وکالتنامه اشاره می‌کرد. در واقع، علت سکوت قانون‌گذار آن است که این اقدام برای خواننده اهمیت زیادی ندارد، زیرا معمولاً خواهان خواسته را به گونه‌ای تقویم می‌کند که از اعتراض احتمالی مصون بماند. علاوه بر آن، مطابق با قاعده، وکیل خواننده باید در جهت رعایت منافع و غبطه موکل، شخصاً به بهای خواسته اعتراض کند (ماده ۶۶۷ ق.م.) و نباید منتظر تصریح وی بماند. با این حال، به نظر می‌رسد چنین نباشد و وکیل فقط در صورت تفویض

اختیار از جانب موکل، حق اعتراض دارد، زیرا می‌دانیم که اعتراض به بهای خواسته، به معنای تلاش جهت قابل شکایت کردن رأی است. بر این اساس، وقتی امکان شکایت از رأی، مستلزم تصریح موکل است (بند اول ماده ۳۵)، اعتراض به بهای خواسته نیز که بعضاً زمینه‌ساز اعمال این اختیار است، از باب قاعده «وحدت ملاک» نیازمند تفویض اختیار از سوی موکل است، همان‌طور که اختیار وکیل در قطعی کردن سرنوشت دعوا از طریق مصالحه و سازش نیز که به صدور گزارش اصلاحی منتهی می‌شود (ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م. و ماده ۳۰ ق.شورا؛ شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۹؛ شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۹۹)، مستلزم تصریح موکل است (بند دوم ماده ۳۵).

پس، با توجه به عدم امکان قول به فصل نمی‌توان درباره اختیار وکیل، بین این دو مورد تفکیک قائل شد. منتها، این به معنای لزوم تصریح موکل به این اختیار در وکالتنامه نیست. در واقع، نمی‌توان از مقنن انتظار داشت که به هر مورد «تصریح» کند، بلکه باید گفت، اختیار وکیل در شکایت از رأی، با اختیار وی در اعتراض به بهای خواسته، ملازمه دارد و تصریح به آن، به‌طور «ضمنی» حاکی از اختیار وکیل در اعتراض به بهای خواسته نیز است. وانگهی، این اعتراض از لوازم وکالت نیست، همان‌طور که اعتراض به رأی این‌گونه است، زیرا ملازمه در جایی است که اگر تلازم نباشد، مستلزم امری لغو باشد. حتی این اعتراض، لزوماً به «مصلحت» موکل هم نیست تا اقدام خودسرانه وکیل، امری موجه تلقی شود، زیرا علاوه بر تحمل پرداخت دستمزد کارشناس، «ای بسا» (یعنی ممکن است نه لزوماً آقای داور!!!) یک اعتراض ناشیانه، سرنوشت دعوا را در مرجع عالی به «ضرر» خوانده تغییر دهد.

از سوی دیگر، خواهان نیز همیشه بهای خواسته را افزایش نمی‌دهد و اگر هم چنین کند، اولاً، امکان اعتراض منتفی است و اصلاً نوبت به بحث از عدم یا لزوم تفویض اختیار نمی‌رسد، ثانیاً، به معنای عبث بودن اشاره تلویحی به اختیار وکیل در اعتراض به بهای خواسته نیست، زیرا مانند آن است که تصریح به اختیار وکیل در انکار سند (بند سوم ماده ۳۵ ق.آ.د.م.)، به جهت امکان ارائه سند رسمی از جانب طرف دعوا (ماده ۱۲۹۲ ق.م.)، اقدامی بیهوده پنداشته شود. به بیان دیگر، نباید اصحاب دعوا را به بهانه احتمال محتاط و مبرز بودن طرف مقابل، به خاطر رعایت همه جوانب احتیاط سرزنش کرد.

به این ترتیب، در صورت جمع این شرایط، اعتراض به بهای خواسته محقق است و دادگاه با ارجاع امر به کارشناس، درباره ارزش خواسته تصمیم‌گیری می‌کند. با وجود این، برخی حقوقدانان، شرط دیگری را نیز افزوده و معتقدند، خواننده باید قیمت مورد نظر خود را اعلام کند، در غیر این صورت، به خاطر مبهم ماندن تأثیر اختلاف در مراحل بعدی، اعتراض وی وارد نیست (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴). در تقویت این نظر می‌توان به بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م. اشاره کرد که قانونگذار در آنجا، دو واژه «ایراد» و «اعتراض» را در کنار هم آورده و این اقدام مشعر آن است که از نظر مقنن، تحقق یکی از این دو مفهوم، لزوماً با اعلام قیمت از سوی خواننده همراه است؛ به‌ویژه اگر به این اصل توجه شود که هر اقدام مقنن، بار حقوقی دارد و پرهیز از کاربرد واژگان مترادف در قانون‌نویسی ضرورت دارد (بیگزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵). لذا، فایده ذکر این دو واژه در کنار هم این است که اگر خواننده پس از اعتراض به بهای خواسته، خواسته یا ناخواسته، قیمتی را اعلام نکند، اعتراض وی بی‌اثر شمرده نمی‌شود، بلکه در نهایت، به جهت صدق بر معنای واژه دیگر پذیرفته می‌شود. اما، این دیدگاه با وجود جذبه‌اش، پذیرفتنی نیست، زیرا قانونگذار از این جهت تکلیفی بر خواننده بار نکرده است و در صورت شک، به مقتضای اصل برائت عمل می‌شود. همچنین، الزام خواننده به اعلام بهای خواسته، به دلیل ناآگاهی وی در بسیاری از موارد نسبت به بهای واقعی خواسته، و جاهت قانونی ندارد (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۳) و نوعی تکلیف ما لایطاق است. از آن گذشته، ملاک مؤثر بودن یا نبودن اختلاف در مراحل بعدی، آن‌طور که ادعا شده (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴) اعلام بها از سوی خواننده نیست، بلکه همان‌طور که گفته شد، مهم این است که دقت شود آیا رأی صادر شده بر مبنای تقویم خواهان، قابل شکایت در مراجع عالی است. در صورت منفی بودن پاسخ، شرایط اعتراض به بهای خواسته حاصل است، اما هر اعتراضی لزوماً به تغییر قیمت خواسته منجر نمی‌شود، زیرا ممکن است تقویم خواهان، تقریباً یا تحقیقاً، معادل قیمت واقعی خواسته باشد که کارشناس معین می‌کند.^۱ همچنین، کسی اصل عبث‌نبودن

۱. ماده ۸۸ ق.آ.د.م. سابق در این زمینه صراحت داشت: «... بهای تعیین شده از طرف دادگاه یا کارشناس به طرفین ابلاغ می‌شود و چنانچه زاید بر میزان معین در دادخواست باشد...»

اقدام قانونگذار را تکذیب نمی‌کند متنها بعضاً، الفاظی بدون توجه به آثار حقوقی آن به کار گرفته می‌شود؛ مانند اشاره مقنن به عبارت دادخواست شفاهی در ماده ۵۰۳ این قانون (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۳۶۷). حتی ممکن است بر مبنای اصول قانون‌نویسی از جمله، پرهیز از آوردن حشو و زیاده‌گویی و حصر و احصای نادرست در قانون (بیگزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۴۷ و ۱۵۲)، بر اصلاح نگارشی بند چهارم ماده ۶۲ ق.آ.د.م. نظر داد. علاوه بر آن، اگر قصد واقعی قانونگذار، تفکیک و تمیز دو واژه ایراد و اعتراض به این صورت بود، باید به آن ولو به طور تلویحی، اشاره می‌کرد؛ مثلاً در قسمت اخیر ماده ۶۳ ق.آ.د.م.، به عنوان یک استثنا مقرر می‌کرد: «مگر اینکه بهای پیشنهادی خوانده بیشتر باشد.» در حالی که در مواد دیگر نیز این دو واژه را در کنار هم آورده است (ماده ۸۷ این قانون).

در نهایت، در وضعیت فعلی، دو راهکار به ذهن می‌رسد. یکی اینکه گفته شود، اعتراض نوعی ایراد است. در این صورت، اشکال به‌کارگیری دو واژه مترادف در یک ماده نیز این‌طور قابل دفع است که اعتراض اخص از ایراد است که علاوه بر متفاوت بودن نتیجه، اعتراض، مختص خواننده دعواست، در حالی که ایراد از جانب خواهان همان دعوا نیز طرح‌شدنی است (ابهری، ۱۳۸۷، ص ۱۳). ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. سابق، مؤید این تفسیر است،^۱ اما ماده ۸۵ ق.آ.د.م. فعلی که از عبارت «اعتراض کند» را به کار گرفته است، از قوت این نظر می‌کاهد. دیگر اینکه گفته شود، منظور از اعتراض، اعلام رسمی ایراد به بهای خواسته و به جریان‌انداختن آن در محضر دادگاه و تقاضای ترتیب‌اثر دادن به آن است.

آثار اعتراض به بهای خواسته

ارجاع به کارشناس و آثار آن

در صورت جمع شرایط اعتراض به بهای خواسته، به تصریح ماده ۶۳ ق.آ.د.م.، دادگاه با جلب نظر

۱. «مدعی نیز حق دارد نسبت به کسی که به عنوان وکالت یا ولایت یا قیمومت یا وصایت پاسخ دعوی را داده است در صورتی که سمت او محرز نباشد، ایراد کند.»

کارشناس بهای خواسته را تعیین می‌کند. بی‌تردید تعیین قیمت واقعی خواسته از امور موضوعی، و در عین حال تخصصی است و جنبه حکمی ندارد تا ارجاع امر به کارشناس، به واگذاری قضاوت تعبیر شود (غمامی و اشراقی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۷-۲۷۶). اما، آیا ممکن است که دادگاه بخواهد از پیش خود در این باره نظر دهد؟ در این صورت، آیا اظهار نظر آن اعتبار دارد؟ ظاهراً ق.آ.د.م. درباره عدم یا اعتبار این اقدام دادگاه صراحتی ندارد؛ همان‌طور که نسبت به «لزوم» ارجاع امر به کارشناس تصریح نکرده است (برای دیدن اختلاف‌نظرها در این زمینه، ر.ک. شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۰۹). با وجود این، در قوانین سابق، این اختیار برای دادگاه به صراحت پیش‌بینی شده بود که رأساً بهای خواسته را تعیین کند و فقط در صورت ناتوانی، به کارشناس مراجعه کند (ماده ۸۸ ق.آ.د.م. سابق و ماده ۲۷ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸)^۱. در تقویت این دیدگاه می‌توان به فصل‌الخطاب بودن نظر دادرسی، لزوم جلوگیری از اطاله دادرسی و لزوم رسیدگی به دعوا در مهلت معقول، اشاره کرد. اما به نظر می‌رسد که جلب نظر کارشناس ضروری باشد (ابهری، ۱۳۸۶ الف، ص ۶۳) و سیاق ماده ۶۳ ق.آ.د.م. نیز مؤید این نظر است. در واقع، لزوم پایبندی به اصل بی‌طرفی دادگاه (غمامی و محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷)، لزوم مستدل و مستند بودن آرا (اصل ۱۶۶ قانون اساسی؛ غمامی و محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۹)، دیدگاهی جز این را بر نمی‌تابد. لزوم کاهش اطاله دادرسی نیز نباید طوری تفسیر شود که در نهایت، حذف تشریفات تضمین‌کننده اصول دادرسی (محسنی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۸) را در پی داشته باشد. همچنین، ممکن نیست که دادرسی در همه رشته‌ها تخصص داشته باشد و اگر دست بر قضا در موضوع مربوط متخصص باشد، نمی‌تواند شخصاً اظهار نظر کند، زیرا نامبرده در مقام قاضی و نه کارشناس، رأی صادر می‌کند (غمامی و آذین، ۱۳۸۸، ص ۲۶۸). علاوه بر آن، سکوت مقررات کنونی در زمینه امکان اظهار نظر

۱. در ماده ۸۸ بیان شده بود: «...دادگاه در صورت امکان با استفاده از مندرجات اسناد طرفین و قراین و امارات و سایر وسایلی که در اختیار دارد بهای تقریبی خواسته را معین می‌نماید. هرگاه دادگاه نتواند بهای خواسته را تعیین کند و محتاج به جلب نظر کارشناس باشد...» ماده ۲۷ لایحه قانونی که جانشین این ماده بوده مقرر می‌کند: «... دادگاه صلح قبل از شروع به رسیدگی رأساً یا با جلب نظر کارشناس بهای خواسته را تعیین خواهد کرد.»

شخصی دادرسی، اگر به بداهت امر تعبیر نشود، قرینه‌ای بر پذیرش مدعای ما از جانب قانونگذار است. در غیر این صورت، چطور می‌توان از اصحاب دعوا انتظار داشت که دادرسی را عادلانه پندارند و شائبه اعمال سلیقه در اظهار نظر قضایی را از ذهن خود دور کنند؟ شاید به این دلیل برخی نویسندگان معتقدند، اظهار نظر دادگاه نسبت به امری که جنبه تخصصی دارد، موجب نقض رأی در مراجع عالی و ارجاع امر به کارشناس است (غمامی و آذین، ۱۳۸۸؛ شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۰۹؛ حکم شماره ۲۱۳۵، مورخ ۱۳۱۹/۹/۲۰ دیوان عالی کشور؛ به نقل از غمامی و محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰).^۱

بنابراین، باید با تعیین موضوع و مهلت استظهار، قرار ارجاع امر به کارشناس صادر شود (ماده ۲۵۷ ق.آ.د.م.). ممکن است این شخص، کارشناس رسمی نباشد (ماده ۲۶۰ ق.آ.د.م.). در ماده ۸۸ ق.آ.د.م. سابق، بر لزوم تأدیه هزینه کارشناسی توسط خوانده تصریح شده بود.^۲ در حال حاضر نیز به نظر می‌رسد پرداخت هزینه کارشناسی به عهده خوانده است، زیرا قاعده آن است که پرداخت دستمزد کارشناس به عهده متقاضی باشد و چون خوانده با اعتراض خود، تقاضای تعیین ارزش خواسته را دارد، به عنوان «متقاضی» شناخته می‌شود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲، ص ۸۵). مهلت تأدیه حق الزحمه کارشناس، یک هفته از تاریخ ابلاغ قرار است (ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م.). مگر اینکه خوانده با اثبات عذر موجه و یا وقوع سهو یا خطا در ابلاغ، استمهال کند (ماده ۴۵۲ ق.آ.د.م.). البته، این مهلت برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ است (ماده ۴۴۶ ق.آ.د.م.). در صورت نپرداختن، کارشناسی از شمار دلایل خوانده خارج می‌شود (ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م.). نتیجه این امر می‌تواند بی‌اثر شدن اعتراض خوانده به بهای خواسته باشد، زیرا نه فقط سازوکار دیگری در قانون برای تعیین قیمت خواسته در این وضعیت پیش‌بینی نشده است، دادگاه

۱. در این رأی بیان شده است: «ترتیب اثر ندادن به درخواست رجوع به کارشناس و بازجویی از مطلعان بدون ذکر دلیل موجهی، موجب نقص و نقض حکم است.»
 ۲. «...به هزینه معترض به بهای خواسته بدون دخالت طرفین یک نفر کارشناس برای تشخیص بهای خواسته تعیین می‌نماید و به معترض اخطار می‌کند که در ظرف سه روز دستمزد کارشناس را بپردازد و چنانچه در مدت مقرر دستمزد را نپرداخت اعتراض او بی‌اثر خواهد بود. کارشناس باید در مدتی که دادگاه معین می‌کند بهای خواسته را تعیین و به دادگاه اعلام دارد...تصمیم دادگاه در تعیین بهای خواسته قطعی است.»

نیز از خود اختیاری در تصمیم‌گیری درباره این امر ندارد. وانگهی، ممکن است انفعال خواننده را به منزله انصراف از اعتراض و تمکین وی نسبت به تقویم خواهان تعبیر کرد. در این صورت، همان تقویم اولیه ملاک عمل قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر، نظریه کارشناس باید صریح و موجه باشد (ماده ۲۶۲ ق.آ.د.م.). همچنین، حسب مواعد یادشده، نظریه کارشناسی قابل اعتراض است (ماده ۲۶۰ ق.آ.د.م.)، ولو اینکه به تراضی اصحاب دعوا انتخاب شده باشد، زیرا توافق بر تعیین کارشناس، مستلزم اسقاط حق اعتراض و تسلیم به نظر وی نیست و اصل نیز عدم ملازمه است (مستفاد از مقایسه مواد ۴۵۵ و ۴۹۳ ق.آ.د.م.). در نهایت، اگر دادگاه نیز نظریه کارشناسی را به جهت مخالفت نکردن با اوضاع و احوال مسلم قضیه، مبنای تصمیم‌گیری خود درباره قیمت خواسته قرار دهد (ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م.)، تصمیم قطعی خود را اعلام می‌کند و همین قیمت به عنوان بهای خواسته، معیار قرار خواهد گرفت.

تغییر بهای خواسته و آثار آن

در ادامه روند دادرسی، هر جا که سخن از بهای خواسته باشد، منظور همین مبلغ جدید است که ملاک عمل قرار می‌گیرد. همچنین، خواهان ملزم به پرداخت تفاوت هزینه دادرسی خواهد شد^۱ که ضمانت اجرای آن، صدور قرار رد دادخواست (مواد ۵۴ و ۶۶ ق.آ.د.م.) یا دعوا (ماده ۳۵۰) خواهد بود. همچنین، اصولاً رأی صادرشده قابل تجدیدنظر یا فرجام می‌شود (مواد ۳۳۱، ۳۶۷ ق.آ.د.م.). اثر دیگر در این زمینه، ناظر به ممنوعیتی است که برای وکلای اصحاب دعوا وجود دارد (کریمی و محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۷). در واقع، پیرو قابلیت دخالت دیوان عالی کشور در آن دعوا، امکان مداخله کارآموزان وکالت^۲ و وکلای پایه دو^۳ در جریان دادرسی منتفی می‌شود (معاونت آموزش

۱. ماده ۸۸ ق.آ.د.م. سابق به این امر نیز اشاره کرده بود: «... به دستور مدیر دفتر هزینه دادرسی مابه التفاوت از خواهان وصول خواهد شد...»
 ۲. قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶، در این زمینه مقرر می‌کند: «... کارآموزان وکالت، قبل از اخذ پروانه وکالت، حق وکالت در دعاوی که مرجع تجدیدنظر از احکام آن‌ها دیوان عالی کشور می‌باشد را ندارند.»
 ۳. ماده اول قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵، در این زمینه بیان می‌کند: «وکالت در عدلیه دارای درجات ذیل است: ۱... وکالت در محاکم صلح و بدایت و استیناف...»

قوه قضاییه، ۱۳۸۲ الف، ص ۵۵). از سوی دیگر، اصولاً زوال سمت یکی از اصحاب دعوا، از موجبات توقیف دادرسی است (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م.). اما این امر، ناظر به غیر وکیل است (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۹)، لذا در اینجا، ماده ۴۰ ق.آ.د.م.^۱ اعمال می‌شود (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹)؛ یعنی، خواهان ملزم می‌شود که وکیل مجاز دیگری اختیار یا شخصاً دعوا را پی‌گیری کند. ولی تأخیر آن جلسه منوط به این است که دادگاه، نیاز به اخذ توضیح بیشتری داشته باشد؛ یعنی، مطابق اصول حقوقی، اثر این ممنوعیت ناظر به آینده است و خللی در اقدامات پیشین وکیل ایجاد نمی‌کند. البته، این محدودیت فقط گریبانگیر خواهان نیست، بلکه خواننده نیز در صورت به‌کارگیری چنین وکیلی از آن متأثر است؛ گویی با اعتراض به بهای خواسته، به زیان خود «اقدام» کرده است. با وجود این، در دو صورت، اعمال ماده ۴۰ ق.آ.د.م. از لحاظ اطلاع به اصیل و تأخیر جلسه، حسب مورد نسبت به طرفین دعوا یا یکی از آنان منتفی است. یکی وقتی که هر یک از طرفین دعوا، هم‌زمان وکیل مجاز دیگری نیز با حق اقدام انفرادی معرفی کرده باشند (مواد ۳۱ و ۴۴ ق.آ.د.م. و مواد ۶۶۹، ۶۷۰، ۸۵۴ و ۸۵۵ ق.م.) و دیگری، در صورتی که این ممنوعیت فقط درباره وکیل در توکیل پیش آید و وکیل واسطه همچنان مجاز به فعالیت باشد.

نتیجه

در صورت اقامه دعوی مالی، کسی که به عنوان خواننده آن دعوی شناخته می‌شود حق دارد شخصاً یا توسط وکیل مختار، به بهای خواسته معین توسط خواهان، در مهلت مقرر اعتراض کند. این اعتراض در دعاوی راجع به اموال غیرمنقول هم امکان‌پذیر است، اما در دعاوی راجع به پول

۱. «در صورت فوت وکیل یا استعفا یا عزل یا ممنوع‌شدن از وکالت یا بازداشت وی، چنانچه اخذ توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، دادگاه مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح، به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود.»
 ۲. با توجه به آنچه قبلاً گفته شد، تصریح به اختیار این دسته از وکلا به فرجام‌خواهی از رأی در وکالتنامه، لزوماً بی‌فایده نیست. هرچند ایشان از مداخله در آن مرحله ممنوع‌اند. منتها این به معنای بی‌اثر بودن اعتراض آنان به بهای خواسته نیست. چه، ایجاد ممنوعیت ادامه وکالت در نتیجه قابل فرجام‌شدن رأی، ناظر به آینده است و در گذشته اثر ندارد.

رایج و ارز منتفی است. عنوان خواننده نیز منحصر به مخاطب دعوی اصلی نیست، بلکه معترض حسب مورد می‌تواند خواهان دعوی متقابل، وخواه، حتی خوانندگان دعوی ورود ثالث نیز باشد. به‌طور خلاصه، اختلاف بین اصحاب دعوا باید در قابل تجدیدنظر و فرجام بودن رأی مؤثر باشد و در صورت اصرار خواهان بر نظر خود و بقای اختلاف بین اصحاب دعوا، دادگاه به هزینه معترض و با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین خواهد کرد. مبلغ جدید به عنوان بهای خواسته شناخته خواهد شد که آثاری برای طرفین دعوا یا یکی از آنان در پی خواهد داشت. رأی صادرشده قابل تجدیدنظر یا فرجام خواهد شد. در صورت اخیر، اگر اصحاب دعوا وکیل پایه دو، یا کارآموز وکالت دادگستری به‌کار می‌گرفتند، ملزم به تعیین وکیل مجاز یا پیگیری شخصی خواهند شد. ولی در هر صورت، خواهان باید هزینه دادرسی را بر اساس بهای خواسته جدید پرداخت کند. از سوی دیگر، انفعال خواننده در پرداخت هزینه کارشناسی در مهلت مقرر را به منزله انصراف از اعتراض و تمکین وی نسبت به تقویم خواهان می‌توان تعبیر کرد. در این صورت، همان تقویم اولیه ملاک عمل قرار می‌گیرد.

منابع و مأخذ

۱. ابدالی، مهرزاد (۱۳۸۵)، *رویه و آیین دادرسی مدنی*، چاپ اول، تهران، نیک اندیش
۲. ابهری، حمید (۱۳۸۶ الف)، «حقوق و تکالیف خواننده دعوا در اولین جلسه دادرسی»، *پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی*، سال دوم، شماره پنجم، صفحات ۹۰-۵۶.
۳. ابهری، حمید (۱۳۸۶ ب)، «نقدی بر عملکرد شورای حل اختلاف»، *پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی*، سال دوم، شماره هفتم، صفحات ۷۶-۴۹.
۴. ابهری، حمید (۱۳۸۷)، «حقوق و تکالیف خواهان دعوا در اولین جلسه دادرسی»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۳۸، شماره ۱، صفحات ۲۷-۱.
۵. ابهری، حمید (۱۳۸۹)، «اختلاف در صلاحیت در آیین دادرسی مدنی ایران»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۰، شماره ۴، صفحات ۲۰-۱.
۶. ابهری، حمید؛ محمدی، سام؛ زارعی، رضا (۱۳۸۹)، «مقایسه دستور موقت با تأمین خواسته و روش‌های اعتراض به دستور موقت»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، شماره ۱، صفحات ۱۸-۳.
۷. بازگیر، یدالله (۱۳۸۵)، *تشریفات دادرسی مدنی در آیین آرای دیوان عالی کشور*، کلیات، چاپ دوم، تهران، فردوسی.
۸. بیگزاده، صفر (۱۳۸۷)، *شیوه‌نامه نگارش قانون*، چاپ سوم، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۹. پوراستاد، مجید (۱۳۸۷)، «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۳۸، شماره ۳، صفحات ۹۷-۱۲۵.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۵)، *ترمینولوژی حقوق*، چاپ شانزدهم، تهران، گنج دانش.
۱۱. حسن‌زاده، مهدی (۱۳۹۱)، «اثر فرجام‌خواهی بر اجرای حکم»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۲، شماره ۲، صفحات ۱۲۶-۱۱۱.
۱۲. حسینی، سیدمحمد رضا (۱۳۸۷)، *قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضایی*، تهران، مجد.

۱۳. حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*، چاپ دوم، تهران، میزان.
۱۴. زاهدی، حسن (۱۳۸۰)، «دعاوی مالی و غیر مالی»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۳۷، صفحات ۱۷۷-۱۶۰.
۱۵. زراعت، عباس (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی*، چاپ سوم، تهران، خط سوم.
۱۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد نخست، چاپ چهاردهم، تهران، دراک.
۱۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۶ الف)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد‌های اول و دوم، چاپ نهم، تهران، دراک.
۱۸. شهری، غلامرضا (۱۳۸۸)، *مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل امور حقوقی قوه قضاییه در مسائلی مدنی*، چاپ اول، تهران، روزنامه رسمی کشور.
۱۹. غمامی، مجید (۱۳۸۳)، «دعای متقابل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۶، صفحات ۲۴۴-۲۲۵.
۲۰. غمامی، مجید؛ آذین، سیدمحمد (۱۳۸۸)، «نقش متقابل دادرس و اصحاب دعوا در اثبات و ارزیابی امور موضوعی در دادرسی مدنی»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۳۹، شماره ۲، صفحات ۲۸۲-۲۵۷.
۲۱. غمامی، مجید؛ اشراقی، مجتبی (۱۳۸۹)، «فواید عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۰، شماره ۴، صفحات ۲۸۶-۲۶۷.
۲۲. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن (۱۳۸۵)، «اصول تضمین‌کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، *فصلنامه حقوق*، شماره ۷۴، صفحات ۲۹۶-۲۶۵.
۲۳. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن (۱۳۸۶)، *اصول آیین دادرسی مدنی فراملی*، چاپ اول، تهران، میزان.
۲۴. قهرمانی، نصرالله (۱۳۸۷)، «بحثی پیرامون دعاوی مالی و غیر مالی»، *مجله کانون وکلای*، شماره‌های ۲۰۲ و ۲۰۳، صفحات ۱۷۲-۱۵۳.

۲۵. کریمی، عباس (۱۳۸۶)، *آیین دادرسی مدنی*، چاپ اول، تهران، مجد.
۲۶. کریمی، عباس؛ رضایی نژاد، همایون (۱۳۹۱)، «نقش دادرس در احراز قاعده ماهوی (در حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران)»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۲، شماره ۳، صفحات ۲۷۰-۲۵۱.
۲۷. کریمی، عباس؛ محسنی، حسن (۱۳۹۰)، «اصل آزادی دفاع در دادرسی مدنی»، *پژوهشنامه حقوقی*، سال دوم، شماره اول، صفحات ۹۳-۱۱۰.
۲۸. کریمی، علی اصغر (۱۳۸۲)، «*دعای مالی و غیرمالی*»، *دیدگاه‌های حقوقی*، شماره‌های ۲۸ و ۲۹، صفحات ۸۱-۱۰۲.
۲۹. محسنی، حسن (۱۳۸۵)، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آن‌ها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، *مجله کانون وکلا*، شماره‌های ۱۹۲ و ۱۹۳، صفحات ۱۳۱-۹۹.
۳۰. محسنی، حسن (۱۳۸۹)، *اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی*. چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۳۱. محسنی، حسن (۱۳۹۱)، «دعای مرتبط و ناکارآمدی قوانین مرتبط»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال ۷۶، شماره ۷۷، صفحات ۶۹-۹۸.
۳۲. محمدی، سام (۱۳۸۷)، «تأملی بر تبصره (۲) ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف»، *خبرنامه کانون وکلای دادگستری مازندران*، شماره دهم.
۳۳. مردانی، نادر؛ حاتمی، علی اصغر؛ بهشتی، محمدجواد حبیب آگهی، علیرضا (۱۳۷۲)، *آیین دادرسی مدنی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر یلدا.
۳۴. معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۲الف)، *مجموعه نشست‌های قضایی (۹)*، مسائل آیین دادرسی مدنی ۱، چاپ دوم، قم، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه.
۳۵. معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۲ب)، *مجموعه نشست‌های قضایی (۱۰)*، مسائل آیین دادرسی مدنی ۲، چاپ دوم، قم، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه.
۳۶. معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۲)، *مجموعه نشست‌های قضایی (۱۴)*، مسائل آیین دادرسی مدنی ۳، چاپ دوم، قم، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه.
۳۷. معین، محمد (۱۳۶۰)، *فرهنگ فارسی*، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر.

۳۸. مهاجری، علی (۱۳۸۶)، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد‌های اول و دوم، تهران، فکرسازان.
۳۹. مهاجری، علی (۱۳۸۸)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد‌های اول، سوم و چهارم، تهران، فکرسازان.
۴۰. واحدی، جواد (۱۳۷۰)، «دعوای متقابل»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۲، صفحات ۲۱-۶.
۴۱. واحدی، جواد (۱۳۷۶)، «جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۸، صفحات ۸۴-۶۷.